نقد محتوايى متون تاريخى از نگاه ابن خلدون‏

محمد على سلطانى‏

تاريخ، مجموعه تجربه‏هاى بشرى است كه نسلهاى پيشين براى نسلهاى پسين به جاى مى‏گذارند. خوبيها و بديها، جنگها و آشتيها، همزيستيها و درگيريها، تلاشهاى فكرى و عملى، پيش رفت‏ها و پس رفتها مجموعه‏اى از پديده‏هاى زندگى عام بشرى است كه انتقال آن از نسلى به نسل ديگر از هدر رفتن بسيارى از توانها و فرصتها جلوگيرى مى‏كند و راه را براى نهادن خشتى بر خشت پيشين جهت بناى كاخ تمدن بشرى مى‏گشايد.

انتقال زيانهاى ناشى از رفتارهاى ناشايست كمك ارجمندى به پيش‏گيرى از تكرار ناشايستها مى‏كند و دستيابى نسلهاى بعدى به تجربه‏هاى شايسته پيشينيان نيز به روند بهبود زندگى بشر بر روى كره خاكى مى‏افزايد.

همه اينها مشروط بر آن است كه تاريخ درست منتقل شده باشد. خوبيها و بديهاى آن همان گونه كه بوده به دست نسلهاى بعدى برسد و گرفتار آفت نفاق و دورويى تاريخى نگردد. اما تجربه‏هاى بشرى در همه زمينه‏ها حتى در زمينه خود تاريخ، اغلب تجربه‏هاى خوشايندى نبوده است.

تاريخ سازان نه تنها دوست دارند خودشان را در روزگار خود به عنوان افراد پاك و منزه جلوه دهند بلكه دوست دارند براى آيندگان هم قابل تقدير و ارجمند معرفى شوند؛ از اين رو همواره تاريخ را آن گونه نمى‏خواهند كه بود بلكه آن را به گونه‏اى مى‏جويند كه دوست دارند چنان باشد؛ در نتيجه، با همه توان و قدرت آن را وارونه نشان مى‏دهند و از آنجايى كه همواره از قدرتمندان سياسى و يا مالى هستند، مورخان را نيز در اختيار مى‏گيرند و به آنان چگونگى نگارش تاريخ را القا مى‏كنند و حوادث تاريخى آن گونه ثبت مى‏شوند كه قدرتمندان مى‏خواهند، نه آن سان كه اتفاق افتاده است.

افزون بر اين، گرايشها و تمايلات گوناگون دينى، ملى و يا قومى هم اجازه نمى‏دهد تاريخ آن گونه نوشته شود كه هست. بلكه آن گونه نوشته مى‏شود كه به مذاق گرايش مورخ خوشايند باشد.

در گذر زمان نيز گزارشهاى تاريخى دستخوش تغيير و تحول مى‏گردد و عوامل گوناگون بر آن تاثير مى‏گذارد؛ در نتيجه چيزى كه به دست نسلهاى بعد مى‏رسد با آنچه كه بوده تفاوت جدى پيدا مى‏كند. از همه اينها كه بگذريم دروغ نگارى و ساختن و پرداختن (جعل) حوادث - تحت تأثير عوامل مختلف - توسط افرادى كه به عنوان ناقل گزارشها مطرح هستند عملاً پژوهشگران و بهره‏وران از تاريخ را با مجموعه‏اى از پديده‏هاى درست و نادرست مواجه مى‏سازد و باز شناختن درست از نادرست و سره از ناسره دشوار مى‏گردد.

پژوهشگران براى دست يابى به سره‏ها و راستيها چاره انديشيهايى كرده‏اند كه در آثار آنان منعكس است. از جمله افرادى كه در اين زمينه راه حلهايى ارائه كرده است، جامعه شناس بزرگ جهان اسلام و مورخ ارجمند ابن خلدون است.

نام ابن خلدون با مقدمه‏اى كه بر تاريخ خود نوشته و به نام مقدمه ابن خلدون مشهور شده گره خورده است و فشرده و عصاره انديشه‏هاى او در همين اثر تبلور يافته است.

مقدمه ابن خلدون از آثار ارجمندى است كه در بسيارى جهات پژوهشگران را يارى مى‏رساند. از اين رو در اين نوشتار بر آنيم تا مبناى نقد متون تاريخى را از ديدگاه اين انديشور بزرگ مورد بررسى قرار دهيم. پيش از پرداختن به اين مبانى، چرايى وجود ناسره‏ها در متون تاريخى را از نگاه وى مرور مى‏كنيم و آنگاه به اصل بحث برمى گرديم.

چرايى ورود ناسره‏ها در متون تاريخى‏

عبدالرحمان بن محمد خلدون براى ورود ناسره‏ها به گزارشهاى تاريخى عوامل گوناگونى را بر مى‏شمارد كه هر كدام از اين عوامل به گونه‏اى در اين موضوع نقش دارند. از اين عوامل مى‏توان چنين ياد كرد:

1 - گرايشهاى فكرى و اعتقادى‏

ابن خلدون بر اين باور است كه گرايشهاى اعتقادى و نظرى زمينه ساز بسيار قوى براى پيدايش ناسره‏ها در گزارشهاى تاريخى است؛ چه آنكه هر انسانى دوست دارد معتقدات خودش از بهترينها و برترينها بوده و ضعف و ناشايست در آن وجود نداشته باشد.

با توجه به اينكه بهترينها و برترينها امورى نسبى هستند و معيارهاى آن در افراد به تبع نوع و محيط پرورشى و حوزه آگاهى و معرفتى‏اش فرق مى‏كند، گزارشگر حوادث تاريخى، هنگامى كه مى‏خواهد موضوعات مرتبط با اعتقاداتش را گزارش كند آنها را به تلقى خودش با بهترينها آرايش مى‏دهد و از بديهايى كه در نظر دارد مى‏پيرايد، از اين رو حوادث آن گونه كه هست گزارش نمى‏شود، بلكه آن طورى منتقل مى‏شود كه گزارشگر دوست دارد حادثه آن گونه اتفاق مى‏افتاد.

در گزارشهاى تاريخى شخصيتهاى مورد علاقه همواره اَبَر انسان هستند و هيچ گونه نقص و خطايى در آنها پيدا نمى‏شود. كارهاى اينان همواره برترين است و اعمالى را كه ديگران - حتى به صورت گروهى - نمى‏توانند انجام دهند اينان به تنهايى انجام مى‏دهند. تير آرش كمانگير آن قدر اوج مى‏گيرد و فرا مى‏رود كه مرز ايران زمين را تعيين مى‏كند؛ بازوى آرش با همه بازوان فرق دارد؛ كمان او ويژه است و تير رها شده از اين كمان با همه كمانها فرق مى‏كند و گويى كه موشكى قاره پيماست، نه تيرى از جنس چوب و استخوان و امثال آنها.

ياران امام حسين‏عليه السلام‏در كربلا از نيرويى فوق العاده برخوردار هستند؛ شمشير آنان بسيار برنده‏تر از شمشير ديگران است؛ قدرت بدنى آنان بسيار فراتر از يك انسان معمولى است و طبيعتاً در مدتى اندك شمار زيادى از دشمن را از بين مى‏برند؛ آن قدر از دشمنان مى‏كشند كه اگر يك فرد ديگر مى‏خواست بكشد - در صورتى كه آنان را دست بسته به رديف نگه مى‏داشتند تا او فقط شمشير زده آنان را از بين مى‏برد - در آن مدت محدود نمى‏توانست آن شمار از افراد را از بين ببرد(1)

اين دست از گزارشها كم نيستند و در كتب تاريخى به وفور ديده مى‏شوند. در اين موارد، گزارش تاريخى انجام نمى‏گيرد، بلكه ساخته مى‏شود و در واقع آرزوها و علايق مورخ نمود پيدا مى‏كند و چون در خارج چنين چيزى نيست در ذهن و ضمير گزارشگر واقعيت پيدا مى‏كند و شكل مى‏گيرد.

همه گزارشهاى دينى كه در آنها غلو ديده مى‏شود از اين علاقه مايه مى‏گيرد و اين امر مختص به يك دين و گرايش نيست. بلكه در همه گرايشها و اديان و مذاهب وجود دارد. البته در اديان، مذاهب و گرايشهايى كه از مظلوميت تاريخى يا جنبه‏هاى حماسى بيش‏ترى برخوردار هستند، اين دست گزارشها فزون‏تر است. شايد بهترين نمونه در اين خصوص گزارشهاى مظلوميت يهوديان (هولو كاست) است كه تحت تأثير همين علاقه، انباشته از ناراستى و دروغ است.

در هر حال، گرايشهاى مذهبى چه بسا زمينه ساز پيدايش دروغ مى‏گردد ابن خلدون در اين خصوص مى‏نويسد:

«از جمله عوامل ورود كذب به گزارشها... علاقه منديها به آراء و مذاهب است؛ زيرا وقتى نفس در حال اعتدال در خصوص پذيرش خبر باشد آن را مى‏آزمايد و بررسى مى‏كند و راست و دروغ آن برايش مشخص مى‏گردد؛ ولى هنگامى كه علاقه‏مندى به نظرى و يا فرقه‏اى او را شيفته سازد از گزارشها آنچه كه با ديدگاهش موافق باشد در اولين برخورد آن را مى‏پذيرد. اين ميل و علاقه‏مندى پرده‏اى بر نگاه نقدآميز و تشخيص او مى‏افكند و در نتيجه دروغ را مى‏پذيرد و نقل مى‏كند»(2)

ابن خلدون در اين فقره تنها به اشتباهى كه مورخان در آن گرفتار مى‏آيند اشاره كرده و از سازندگان دروغ سخن نمى‏گويد كه در بسيارى موارد تحت تأثير همين علاقه دروغ مى‏سازند و پخش مى‏كنند.

2 - اعتماد به گزارشگران‏

در نگاه ابن خلدون يكى از عوامل ورود دروغ به گزارشهاى خبرى اعتماد به ناقلان است. ناقلان گزارشها انسان هستند و بديهى است كه همه ويژگيهاى خوب يابد يك انسان از قبيل ميل به بزرگ نمايى، تمايل به ابراز شگفتيها و خارق عادتها، عشق به محبوب، تمايل به دروغ سازى، نفاق و دورويى، اشتباه و فراموشى، ترس و تسليم و غير آن هم در مورخان وجود دارد. اگر بر اين امر، سيره نخستين تاريخ نگارى را هم بيفزايم كه عموماً مبتنى بر تاريخ شفاهى بوده و قهراً حافظه انسانها همواره قادر به ذخيره همه جزئيات و زواياى يك پديده نيست و معمولاً شماى كلى از پديده در ذهنها مى‏ماند، خواهيم ديد كه اعتماد كامل به گزارشگران چقدر مى‏تواند زمينه ساز ورود دروغ به گزارشهاى تاريخى باشد.

شايد ترديدى كه منتقدان در حوزه حديث و تاريخ نسبت به اخبار بلند دارند و معمولاً آنها را نقل به معنا مى‏دانند و به مفردات و واژه‏ها و جزئيات اعتبار چندانى نمى‏دهند ناشى از همين موضوع باشد. در هر حال ابن خلدون يكى از عوامل نفوذ دروغ به گزارشهاى تاريخى را اعتماد بسيار به گزارشگران بر مى‏شمارد و مى‏نويسد:

«از جمله ابزار ورود دروغ به گزارشها... اعتماد به ناقلين است كه شناخت درست از نادرست آن به مسئله تعديل و تجريح برمى گردد.»(3)

3 - بى توجهى به اهداف‏

آنان كه دروغ مى‏سازند اهداف خاصى دارند. اين اهداف مى‏تواند بيرون كردن رقيب از ميدان باشد؛ مى‏تواند تبليغ و گسترش ديدگاه و باور شخصى باشد؛ مى‏تواند تحصيل مال و جاه باشد؛ مى‏تواند تخريب چهره دشمن باشد؛ مى‏تواند پاسخ به عقده‏هاى روحى و روانى باشد؛ مى‏تواند اثبات تفوق گرايشى برگرايش ديگر و يا اهدافى دراز مدت و پوشيده باشد.

شايد داشتن يك ذهنيت كاملاً منفى و بدبينانه و اعتماد به وجود توطئه در همه حوادث، ذهنيتى بيمار گونه باشد، اما سادگى و زلالى كامل ذهن در برخورد با پديده‏ها هم بسيار فريبنده است. نديدن اهداف گزارش گران تاريخى - به ويژه زمانى كه احتمال دروغ وجود داشته باشد - زمينه را براى نقل دروغ مهيا مى‏سازد و به انتقال دروغ از نسلى به نسل ديگر كمك مى‏كند. ابن خلدون مى‏نويسد:

«از جمله علل ورود دروغ به گزارشها... بى توجهى و روى گردانى از اهداف است. بسيارى از گزارشگران در آنچه كه مى‏بينند يا مى‏شنوند، هدف را نمى‏بينند، از اين روى خبر را بر پايه گمان و تخمين خودشان نقل مى‏كنند و در نتيجه در دام دروغ مى‏افتند.»(4)

البته سخن ابن خلدون تنها به اين مفهوم نيست كه اهداف دروغين موجود در گزارشها مورد توجه قرار نگرفته باشد، بلكه در مورد اهداف و مقاصد درست نيز چنين امرى قابل طرح است. گاهى پديده‏اى تاريخى به هدف ويژه‏اى وجود مى‏آيد و بديهى است كه اين پديده در پيوند با همان هدف معنا و مفهوم پيدا مى‏كند. اگر گزارشگر بدون توجه به آن هدف، پديده را نقل كند، پديده منسلخ از هدف، مفهوم ديگرى پيدا مى‏كند و در نتيجه گزارش آن با واقعيت فاصله گرفته و دروغ شكل مى‏گيرد.

4 - توهم درستى‏

ابن خلدون توهم درستى يك خبر را از عوامل ورود دروغ به گزارشها مى‏داند. شايد با توسعه مفهوم در اين عامل بتوان مصاديق بسيارى براى آن در گزارشهاى تاريخى يافت. در حوزه گزارشهاى دينى اين فرايند اغلب از شكلى از منطق ارسطويى برخوردار است كه معمولاً بدان تصريح نمى‏شود. نمونه روشن آن در سنن وجود دارد.

فقيهان اصطلاحى دارند تحت عنوان تسامح در ادله سنن. اين اصطلاح گونه‏اى از توهم درستى است كه در قالب يك شكل منطقى بيان مى‏شود. به اين صورت كه محتواى گزارشهايى كه تحت عنوان سنن مطرح هستند، معمولاً از سفارش به كار خيرى برخوردار هستند، و چون معصومان‏عليهم السلام‏همواره به خير و نيكى توصيه مى‏كنند بنابراين نتيجه گرفته مى‏شود كه اين كار خير هم از سفارشهاى آنان است، از اين رو لزومى در پيگيرى دلايل صدق و كذب آن نيست و بايد با تسامح از آن گذشت.

اما نكته‏اى كه در اين مورد از آن غفلت شده اين كه سنن در عين حال كه به طور انفرادى قابل تحسين هستند، اما وقتى مجموعه‏اى از اين سنن به نسل ديگر منتقل شد و شكل دين و مذهب گرفت، كم كم فرهنگى مى‏سازد كه در كليّت خود با روح دين و مذهب منافات دارد.ابن خلدون در تأثير توهم صدق در ورود گزارش دروغ مى‏نويسد:

«يكى از عوامل ورود دروغ به گزارش... توهم راستى است و موارد آن بسيار است و در خيلى از موارد ناشى از اعتماد به گزارشگران است.»(5)

5 - ناآگاهى به مكانيسم تشخيص‏

از جمله عواملى كه موجب ورود دروغ به گزارشها مى‏شود ناآگاهى گزارشگر به تطبيق پديده‏ها با شرايط موجود در جامعه‏ها است. ابن خلدون بر اين باور است كه «هر پديده‏اى از پديده‏ها - اعم از آن كه انجام فعلى باشد يا غير آن - طبيعت ويژه خودش را دارد و شرايطى هم كه بر آن عارض مى‏شود خاص است. اگر شنونده به طبيعت حوادث و شرايط پيدايش و مقتضيات آن آگاه باشد مى‏تواند راست و دروغ را تشخيص دهد.»(6)

بديهى است كه اگر گزارشگرى چنين توانايى اى داشته باشد، از نقل پديده‏هايى كه شرايط محيطى موجود در آن، آن را تأييد نكند سرباز مى‏زند. ولى اگر چنين آگاهى‏اى نداشته باشد قطعاً در دام نقل دروغ گرفتار مى‏شود.ابن خلدون مى‏نويسد:

«از جمله عوامل ورود دروغ... ناآگاهى به تطبيق پديده‏ها بر شرايط است. چون اين ناآگاهى زمينه ورود اشتباه مى‏شود و اخبار ساختگى مى‏سازد، گزارشگر بدون توجه به ساختگى بودن آن، آن را همان گونه كه ديده نقل مى‏كند.»(7)

6 - تقرب به برخورداران‏

چه بسا دروغهايى كه به انگيزه تقرب به دارندگان جاه، و مقام يا ثروت و پول ساخته مى‏شود. گزارشگران به علت جلب رضايت و توجه مقام داران و پولداران حوادث را به نفع آنان مى‏پردازند و به تمجيد و تحسين آنان روى مى‏آورند؛ از اين رو تاريخهايى كه توسط معاصران هر سلسله و يا حكومتى نوشته مى‏شود على رغم آن كه بايد دقيق‏ترين و قابل اعتمادترين تاريخ باشد وقتى به گزارشهاى مربوط به پايگاه قدرت و اطرافيان آن مى‏رسد، از غير قابل اعتمادترين آنها مى‏شود؛ زيرا به سبب تملق يا ترس، واقعيت چهره عوض مى‏كند و نيكيها بدى و بديها نيكى مى‏شوند و به تعبير مرحوم اخوان ثالث: فرياد امير عادل رعشه بر دست تاريخ مى‏افكند و حبرش در محبد پر ليقه‏اش چون سنگ سيه مى‏شود و تاريخ به جاى آن كه مهذب دفترش را با ياد نياكان ژنده پوشان بيارايد به اسطبل اميران عادل مى‏رود تا شمار و ساعت تولد كره‏هاى سرخ موى ماديانهاى آنان را بنويسد.(8)

ابن خلدون از اين عامل چنين ياد مى‏كند:

«از جمله ورود دروغ به گزارش... تقرب بسيارى از مردم به صاحبان جاه و مقام از راه مدح و ثنا و بهتر نشان دادن شرايط و گسترش ياد خير آنان است كه به اين وسيله اخبار غير واقع گسترش مى‏يابد؛ چه آن كه ضمير انسان علاقه‏مند به مدح گويى است و مردم چشم به دنيا و ابزار آن از قبيل مقام و ثروت دوخته‏اند و اكثر آنان علاقه‏اى به فضايل ندارند و اهل رقابت در آن نيستند.»(9)

اينها نمونه هايى از ابزار ورود دروغ به ساحت گزارشهاست. البته اينها همه راهها نيستند و هدف ما در اين گفتار نگاه به اين موضوع از ديدگاه ابن خلدون بود و بس.

مبانى نقد محتوايى متون‏

ابن خلدون به منظور رفع اين معضل از متون تاريخى مبانى ويژه‏اى براى نقد محتوايى گزارشهاى تاريخى ارائه مى‏دهد كه در ذيل به آنها اشاره مى‏كنيم:

1 - موافقت با طبيعت موجودات‏

هر چيزى طبيعت و سرشتى دارد كه معمولاً در همه جلوه‏هاى آن به نوعى خودش را نشان مى‏دهد. هر قضيه و حادثه‏اى نيز طبع و سرشت خاص خودش را دارد. مورخ و تحليل‏گر تاريخ بايد به طبيعت و سرشت پديده‏ها آگاهى داشته باشد تا در سايه آن بتواند درستى و نادرستى آن حادثه را محك بزند.

اگر مورخ يا شنونده‏اى سخنى را درباره زندگى شخصيتى دينى يا سياسى يا غير آن شنيد بايد ببيند اين حادثه با طبيعت و سرشت آن فرد هماهنگى دارد يا نه. به عنوان نمونه در تاريخ آمده است كه در جنگ بنى قريظه، مسلمانان ششصد، هفتصد يا هشتصد نفر از يهوديان را دست بسته توسط دو تن از ياران پيامبرصلى الله عليه وآله- على‏عليه السلام‏و زبير - گردن زدند.(10)

يك تحليل‏گر كه به سرشت و طبيعت كارها آگاه است چنين بررسى مى‏كند:

آيا كشتن هفتصد نفر در محيط كوچكى چون مدينه، آن هم توسط دو نفر كه مشخصه اصلى يكى از آن (على‏عليه السلام) جوانمردى است، آن هم به دستور پيامبرى كه پيامبر رحمت است و يكى از افتخارات او اين است كه در پيمان جوانمردان مكه عضويت داشته است، با طبيعت قضايا مى‏سازد؟

از طبيعت چنين قتل عامى، تنفر شديد نسبت به عامل آن حاصل است و اين با روش سياستمدارى او نمى‏سازد؛ به خصوص كه آن سياستمدار در وهله اول پيامبر و سپس سياستمدار باشد.

طبيعت چنين كشتارى در يك روز، آن هم در محيط گرم جزيرة العرب، حصول انواع گوناگون بيماريهاى مسرى است. در خاك كردن آن جمع كثير كشته‏ها در يك روز نيز به دور از طبيعت كار در آن روزگار است كه كارها همه به صورت دستى صورت مى‏گرفت. علاوه، وجود اين همه مدفون در يك روز و در يك مكان آن هم به انگيزه دينى به طور طبيعى نوعى توجه ايجاد مى‏كرد و قطعاً به عنوان كشف گور دسته جمعى، دستاويز مهمى براى مخالفان پيامبرصلى الله عليه وآله‏در جهت تبليغ عليه او مى‏گشت.

بنابراين، وقتى چنين گزارش را با مقتضيات طبيعى يك حادثه مى‏سنجيم، حتى اگر گزارش مزبور از استناد قوى هم برخوردار باشد، ذهن خواننده را با ترديد مواجه مى‏سازد و او احساس مى‏كند طبيعت حادثه با وقوع آن هماهنگى لازم را ندارد. از اين دست قتلها آن قدر زياد است كه اگر كسى نقادانه به آنها بنگرد بسيارى از آنها را كنار خواهد گذاشت. ابن خلدون بر اين باور است كه بايد حادثه با طبايع موجودات هماهنگ باشد تا بتوان به درست بودن آن اذعان كرد.

«صاحب فنّ تاريخ نيازمند علم به... طبايع موجودات است.»(11)

وى در جاى ديگر از مقدمه‏اش از اين مطلب با تعبير ديگرى ياد مى‏كند:

«در بسيارى مواقع مورخان، مفسران، و پيشوايان نقل اخبار، درحكايتها و حوادث به اشتباه مى‏افتند؛ زيرا بر صرف نقل چيزهاى بى ارزش يا با ارزش اعتماد مى‏كنند و... بر طبع و سرشت موجودات توجه ندارند.»(12)

2 - توجه به رنگ زمانه‏

پديده‏ها و حوادث همواره تحت تأثير شرايط خودشان شكل مى‏گيرند و در هر پديده‏اى مى‏توان رنگ زمانه را ديد. فرهنگ زمانه يكى از اركان هر پديده‏اى است. تحليل‏گر حوادث تاريخى بايد به كليات فرهنگ زمانه‏اى كه حادثه در آن اتفاق افتاده آگاهى داشته باشد و با توجه به همين فرهنگ آن حادثه را بررسى و تحليل كند.

اگر پديده‏اى با رنگ و فرهنگ زمانه منتسب هماهنگى نداشته باشد بايد در صحت و درستى آن ترديدكرد. اگر پديده‏اى در يك محيط عربى و در زمان خاص اتفاق افتاده است يك مورخ و تحليل‏گر مسائل تاريخى كه مثلاً در ايران و يا هند زندگى مى‏كند براى فهم درست آن پديده نبايد از فرهنگ خودش در تحليل آن حادثه مايه بگذارد. به عنوان نمونه اگر در حادثه‏اى از آداب و سنن لباس پوشيدن، رفت و آمدهاى اجتماعى، و امثال آن سخن به ميان آمده است و تحليل‏گر در اين آداب و سنن، نشانى از آداب و سنن محيط و زمان حادثه نمى‏بيند بلكه آن آداب و سنن مربوط به محيط ديگرى است بايد در درستى آن حادثه ترديد كند و اين احتمال را بدهد كه مورخ حادثه را در قالب فرهنگ و آداب و سنن خود پرداخته و به زمانه مزبور نسبت داده است.

بايد به اين نكته توجه كنيم كه با گذر روزگاران، حال و هواى زندگى مردم هم تغيير مى‏كند و فرهنگها نسل به نسل - اگر چه در كليت هم نوعى هماهنگى داشته باشند - اما در جزئيات و فروع تفاوت پيدا مى‏كنند؛ از اين رو در تحليل حوادث، افزون بر تأثيرگذاريهاى محيطى بايد تأثير گذاريها و تحولات زمانى و تاريخى را هم در نظر گرفت. ابن خلدون مى‏نويسد:

«از اشتباهات ناآشكار در تاريخ، غفلت از تغيير احوال در ملتها و نسلها با تحول سده‏ها و روزگاران است. و اين دردى سخت و بسيار پوشيده است. چنين تحولى طى روزگاران بسيار اتفاق مى‏افتد، از اين رو تنها افراد ويژه به اين تغييرها دست پيدا مى‏كنند. احوال جهان، ملتها، رسمها و روشهاى آنان همواره بر يك شيوه و روش مستمر نيست، بلكه بر اساس گذار از شرايطى به شرايط ديگر تفاوت پيدا مى‏كند.اين تغيير به همان گونه كه در افراد، زمانها و كشورها پيش مى‏آيد در دوره‏ها، منطقه‏ها و روزگاران و رژيمها هم وجود مى‏آيد. اين سنت الهى است كه در بين بندگان جارى است.»(13)

وى آن گاه به چگونگى انتقال و دست به دست شدن جهان در دست اقوام گوناگون اشاره مى‏كند و يادآور مى‏شود كه همواره انديشه‏هاى جديد با دولتها و رژيمهاى جديد وجود مى‏آيد و انديشه‏هاى كهن نخست در برابر آنها مقاومت ورزيده ولى به تدريج آن را پذيرا مى‏شوند و انديشه نو به طور كامل جاى تفكر پيشين را مى‏گيرد و نهادينه مى‏شود و خود به انديشه‏اى كهنه و مقاوم در برابر انديشه بعدى تبديل مى‏شود.

مورخ و تحليل‏گر تاريخ بايد به اين روند تحول توجه داشته باشد و در تحليل خود آن را لحاظ كند.

«بسيار پيش مى‏آيد كه شنونده‏اى اخبار گذشتگان را مى‏شنود اما تغيير و تحولهايى را كه پيش آمده در نظر نمى‏گيرد و آن را در نخستين مرحله بر پايه آنچه كه مى‏شناسد جارى ساخته و با آن مقايسه مى‏كند.»(14)

3 - توجه به افسانه گرايى گزارشگران‏

با آن كه انسان موجودى خردمند است و شايد مهم‏ترين امتياز او از ديگر موجودات در عقل گرايى و خرد ورزى او باشد و پيشرفت و تحولى كه در زندگى انسان وجود آمده مديون همين خرد گرايى او است، اما بشر با اين همه، از افسانه پردازى و خرافات لذت مى‏برد؛ از گزارشهاى شگفت و غير عادى خوشش مى‏آيد و اگر حوادث و پديده‏هاى غير عادى و شگفت با تحليل عقلى‏اش نسازد، براى آن منبع و ماخذى در نظر مى‏گيرد كه عقل جرأت قدم گذاشتن در آن وادى و تجزيه و تحليل آن را ندارد.

انسان معمولاً حوادث و پديده‏هاى شگفت و غير عادى را به قدرت و نيروهاى ماوراء طبيعى نسبت مى‏دهد. پديد آورندگان اين حوادث را معمولاً برخوردار از نيروهاى فوق طبيعى مى‏داند و به اين وسيله عقل را در برابر اين قبيل گزارشها خلع سلاح مى‏كند.

در گزارشهاى دينى از اين دست نقلها بسيار است و كم‏تر دينى وجود دارد كه چنين مسائلى در تاريخ خود نداشته باشد.همچنين در حماسه‏هاى ملى اين پديده نمودى روشن دارد. به گزارشهايى كه درباره جريان كربلا نقل شده اگر به ديد نقادى بنگريم و ساخته و پرداخته‏هاى افسانه‏اى آن را از واقعيتها جدا كنيم حادثه مزبور شكل ديگرى پيدا خواهد كرد و شايد پيامهاى آن روشن‏تر و قابل فهم‏تر گردد.

در هر صورت تمايل انسانها به شگفتيها و امور غير عادى نقش جدى در شكل دهى گزارشهاى تاريخى دارد و تحليل‏گر تاريخى بايد در اين قبيل موارد، امكان وقوع پديده را به صورت عادى در نظر بگيرد و در سايه اين امكان، حوادث واقعى را از غير واقعى جدا كند و اين حقيقت را در نظر بگيرد كه حدوث امر غير عادى و فوق طبيعى در زندگى بشر بسيار اندك و همچون قطره‏اى در برابر دريا مى‏باشد.

ابن خلدون در نقش علاقه‏مندى انسان به شگفتيها در گزارشهاى تاريخى سخنى دارد زيبا و آموزنده:

«مردم روزگاران را مى‏بينيم كه وقتى از سپاه دولتهاى خودشان و يا نزديك به روزگار خودشان سخن مى‏گويند يا از سپاه مسلمانان و مسيحيان گزارش مى‏كنند يا درباره پولهايى كه به خزانه دولت مى‏آيد يا از ماليات دولتها، مخارج افراد مترف و دارايى ثروتمندان بحث مى‏كنند، در آمارها فرورفته و از چهار چوب رسم و رسوم بيرون مى‏روند و از وسوسه‏هاى شگفتى و اعجاب پيروى مى‏كنند. ولى وقتى اصحاب ديوانها از شمار سپاهيان پرده برداشته و از مقدار دارايى و درآمد ثروتمندان، احوال آنان را كشف مى‏كنند و رسوم ثروتمندان در خرج كردنهايشان مشخص مى‏گردد، مى‏بينيم كه اين مقادير تا يك دهم گزارش گزارشگران نمى‏شود. انگيزه اين قبيل گزارشها چيزى جز علاقه و تمايل نفس به غرايب و شگفتيها نيست.»(15)

4 - تناسب گذشته با حال‏

اگر چه هر زمانى، مسائل و مباحث خاص خودش را دارد و شرايط و فرهنگ زمانه به پديده‏ها رنگ ويژه مى‏دهد، اما از واقعيتى هم نبايد غافل بود كه پاره‏اى از امور، فرا زمانى هستند و چهار چوب زمان و مكان نمى‏تواند آنها را مقيد سازد.

اين كه در گزارشها بايد بين زمان و حادثه، مكان و حادثه، شرايط وقوع و حادثه تناسب وجود داشته باشد اختصاص به زمان و مكان خاصى ندارد. تحليلگر گزارش تاريخى وقتى گزارشى را ديد بايد با ملاحظه تفاوتهاى موجود بين زمان حدوث پديده و زمان تحليل‏گر، امكان وقوع آن را در زمان خودش بسنجد و ببيند اگر امروزه كسى چنين ادعايى بكند مى‏تواند آن را اثبات كند؟

ابن خلدون مى‏گويد(16) براى شناخت درست از نادرست بايد غايب را به ملاك حاضر سنجيد. اگر امروزه، چنين پديده‏اى پاسخ داد، امكان وقوع آن در گذشته هم قابل دفاع است و گرنه نمى‏توان تحقق آن را پذيرفت.

پي نوشت ها:

1) اين نكته به دروغهايى اشاره دارد كه به نهضت حسينى بسته‏اند و از نگاه تيزبينانى چون محدث نورى و شهيد مطهرى پنهان نمانده و اين بزرگواران از آن دروغهاى بزرگ، ناليده‏اند، ر.ك: لؤلؤ و مرجان و تحريفهاى عاشورا.

2) مقدمه، ص 35 (مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، بيروت).

3) همان.

4) همان.

5) همان.

6) همان.

7) همان.

8) آخر شاهنامه، شعر پوتين كهنه.

9) مقدمه، همان.

10) الكامل فى التاريخ، ابن اثير، ج 1، ص 574. (دار احياء التراث العربى، بيروت)

11) مقدمه/ ص 28.

12) مقدمه/ ص 9.

13) مقدمه، ص 28.

14) همان، ص 29.

15) مقدمه، ص 11.

16) همان، ص 11.